روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۲۳ شهریور ۱۳۹۳ • ۱۸ ذی‌القعده ۱۴۳۵ • ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۱۳ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۰ • اذان مغرب ۱۹:۳۲ • اذان صبح‌فردا ۵:۲۲ • طلوع آفتاب ۶:۴۷

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

آمبولانس‌چی «تز» صادر می‌کند
وضعیت پیچ آخر

پوریا عالمی

• داریم به جای خاصی در مسیر حیات نوع بشر می‌رسیم. ما اسم این جای خاص را «پیچ آخر» می‌گذاریم. پیچ آخر جایی است که شما نه‌تنها دیگران را می‌پیچانی بلکه دیگران هم شما را می‌پیچانند و مردم به‌هم می‌پیچند و همه برای همه‌چیز نسخه می‌پیچند و آدم از درد به خودش می‌پیچد.

از نشانه‌های این دوران پیچ آخر که یک پیچ به آخر زمان مانده است، اینهاست؛

– ما الان به جایی رسیده‌ایم که به دلیل گرانی گوشت، رستوران‌ها، قورمه‌سبزی و خورش قیمه را بدون گوشت درست می‌کنند. یعنی قورمه‌سبزی را فقط با لوبیا درست می‌کنند که کار واقعا سختی است. خورش قیمه را هم فقط با لپه درست می‌کنند. یعنی الان اگر خورش قیمه را به خورش لپه و خورش قورمه‌سبزی را به خورش لوبیاسبزی تغییرنام دهیم درست‌تر است. البته این چیزی که الان رستوران‌ها به اسم خورش قورمه‌سبزی به خورد ما می‌دهند، همان چیزی است که در خارج بهش می‌گویند کنسرولوبیا.

– ما الان به جایی رسیده‌ایم که نمی‌دانیم چه نظری داریم. برای همین وقتی توی تلویزیون از قول ما اظهارنظر می‌کنند یا یکی از مسوولان در دولت و مجلس از قول ما می‌گوید که چی دوست داریم و چی دوست نداریم، نباید خیلی تعجب کنیم چون در مرحله پیچ آخریم.

– ما الان به جایی رسیده‌ایم که اگر کسی از راه راست منحرف شود و زورگیری کند و تبدیل به اراذل‌واوباش‌بازی شود، بشمار سه می‌گیرند و تلویزیون نشانش می‌دهد. اما اگر کسی فقط انحرافی شد و زورگیری نکرد و راهش را بلد بود، در ابتدا به‌عنوان کارآفرین برتر تقدیر می‌شود و تلویزیون نشانش می‌دهد. بعد یا می‌رود کانادا بغل سلین‌دیون، یا می‌رود زندان وردست بابک زنجانی، یا می‌رود قاطی باقالی‌ها، یا می‌رود و سرش را می‌کند زیر برف، یا می‌رود و سرش را می‌کند در یک آبشخور دیگر، یا می‌رود و با برف سال آینده خبری ازش می‌رسد. که همه اینها یعنی پیچ انحرافی.

پس با شرح وضعیت بالا، متوجه شدیم ما در وضعیت پیچ آخر هستیم. برای اینکه بدانید وضعیت پیچ آخر دقیقا چه وضعیتی است باید بگویم که یک عصر داغان جمعه را تصور کنید که سه‌ماه طول کشیده باشد، وضعیت پیچ آخر همچین وضعیتی است.

کارتون خواب

ساسان خادم

سوء استفاده «داعش» از فضای مجازی

کنار گود

آخه ما چرا همه باید؟

جعفر مدرس‌صادقی

آن دختری که دو سه سال است پیانو می‌زند و خوابهای طلایی جواد معروفی را هم هنوز بلد نیست بزند، به آن بدی هم که ما خیال می‌کنیم نمی‌زند. پدرش می‌گوید توی جشن تولدها قیامت می‌کند. هم تولدت مبارک را می‌زند و هم سلطان قلبها و هم گل و گلدون و هم دل ای دل و هم رسوای زمانه... پدر و مادرش به وجود او افتخار می‌کنند و از این که دختری به این هنرمندی تربیت کرده‌اند به خودشان می‌بالند، اما اصلن دلشان نمی‌خواهد دخترشان پیانیست بشود. پیانو فقط برای این است که اوقات فراغت او را پُر کند. پدرش به همسایه‌ی پایینی قول می‌دهد که مدرسه‌ها که باز شد، دیگه تمرین هم نمی‌کند. شاید فقط پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها و تعطیلات. دختر پسرعموی پدر من توی فیس بوک شعر می‌نویسد و هر شعر تازه‌ای که می‌نویسد، ده‌هزارتا لایک می‌خورد. شوهر دخترخاله‌ی مادر من که معلم ادبیّات و انشا بود و ده سال پیش بازنشسته شد، هم شعر نو می‌نویسد و هم شعر قافیه‌دار. از بس که لایک خورد و طرفدار پیدا کرد، به این فکر افتاد که یک مجموعه دربیاورد. هیچ ناشری پیدا نکرد. تصمیم گرفت مجموعه را با سرمایه‌ی شخصی چاپ کند. کتاب چاپ شده مانده است روی دستش و مجبور شد همه‌ی نسخه‌ها را بچیند روی هم و یکی یکی پُست کند برای روزنامه‌ها و مجله‌ها و هدیه بدهد به این و آن و تازه روی صفحه‌ی عنوان هر کتابی یک تقدیم نامچه هم می‌نویسد. دوست ندارد فقط اسم طرف را بنویسد یا بنویسد تقدیم به دوست عزیزم، دوست دارد برای هر کسی یک چیزی بنویسد که برای هیچ کس دیگری ننوشته باشد. برای یک نفر می‌نویسد این کتاب را که عصاره‌ی حیات من است به جناب عالی عرضه می‌دارم و برای یک نفر دیگر می‌نویسد برگ سبزی‌ست تحفه‌ی درویش و برای یک نفر دیگر می‌نویسد امید است که این تراوشات موجبات انبساط خاطر شما را فراهم کند! یک روز با پدرم رفته بودیم دیدن عمّه‌ام. ساعت یازده صبح بود و دخترعمّه هنوز از توی اتاق خودش نیامده بود بیرون. عمّه‌ام گفت خوابه هنوز. گفت تا دم صبح بیدار می‌مونه و هر روز تا لِنگ ظهر می‌خوابه. عمّه از پدرم خواهش کرد که او را نصیحت کند. گفت درس نمی‌خونه اصلن. فقط کتاب غیر درسی می‌خونه و شعر می‌نویسه. گفت به حرف من و پدرش که اصلن گوش نمی‌ده. شاید به حرف شما گوش بده. به من گفت تو هم باهاش حرف بزن. یکی دو ساعتی طول کشید، وقت ناهار بود که تازه از اتاق خودش آمد بیرون. با چشمهای پُف کرده و دست و روی نشُسته. پدرم بلافاصله شروع کرد به نصیحت کردن. گفت تو داری به خودت ظلم می‌کنی دختر. گفت تو حالا جوونی، نمی‌فهمی، وقتی که بزرگتر شدی می‌فهمی. گفت شعر چیه جونم؟ هیچ‌کس با شعر و مِعر به هیچ جایی نرسید. برو درس بخون، برو دانشگاه، برو دنبال زندگیت! نوبت رسید به من. من گفتم با درس خوندن آدم هیچ پُخی نمی‌شه. گفتم همه‌ی نابغه‌ها از مدرسه فراری بودند. گفتم اما شعر ننویس! بخون، اما ننویس! هم باید شعر بخونی، هم نثر! هر چی که هست باید بخونی ــ از قدیم و جدید. اما اصلن توی فکر نوشتن نباش! جون من ننویس! عمّه از دست من عصبانی شد، پدرم از دست من عصبانی شد و خیلی دعوام کرد. اما دخترعمّه از حرفهای من خیلی خوشش آمد. عاشق من شد. ما باهم یک رفاقتی به هم زدیم و طولی نکشید که ازدواج کردیم. حالا سه‌تا بچه داریم ــ یک دختر و دوتا پسر. دخترم گیتار می‌زند. پسرها یکی سه‌تار می‌زند و یکی سنتور. زنم از همان روزهای اوّل ازدواجمان از صرافت شاعری افتاد، اما این اواخر، حالا که بچه‌ها از آب و گِل درآمده‌اند، دوباره بنا کرده است به شعر گفتن. شعرهای تازه‌اش را می‌گذارد توی فیس بوک و هر شب به ما خبر می‌دهد که هر شعری که گذاشته است چندتا لایک خورده. توی جلسه‌های شعرخوانی هم شرکت می‌کند. ماهی یک بار جلسه‌ها می‌افتد به خانه‌ی ما. شبهایی که جلسه می‌افتد به خانه‌ی ما، من می‌زنم به چاک. من از شعر بیزارم. من از موسیقی و هنر بیزارم. من از ادبیّات بیزارم. اینها را من نمی‌گویم. همان راوی هفته‌ی پیش می‌گوید که از پله‌ها رفت بالا تا به همسایه بگوید آخه ما چرا چرا چرا چرا چرا همه باید نوازنده‌باشیم؟

در همین حوالی

کتاب و جامعه خوشبخت

شهرداد روحانی

آهنگساز و موسیقیدان

کتاب و کتابخوانی در زمانه ما نشانه‌های مهمی هستند که با آنها می‌توان وضعیت فرهنگی جوامع را به دقت سنجید. میزان پویایی جوامع، بدون سنجشی بر اساس رشد و توسعه این دو مقوله غیرممکن است. چه‌بسا در جهان امروز و با طی کردن تجارب گوناگون بشری، سخن مشهور سقراط مبنی بر اینکه: «جامعه وقتی فرزانگی و سعادت می‌یابد که مطالعه، کار روزانه‌اش باشد» بهتر فهمیده شود زیرا به‌وضوح می‌بینیم در جوامع پیشرفته، صنعت نشر پررونق و میزان مطالعه نیز چشمگیر است. بنابراین بی‌دلیل نیست که کیفیت زندگی در این جوامع مطلوب‌تر است زیرا میزان مطالعه اثر مستقیمی در شکل‌گیری جوامع توسعه‌یافته داشته و دارد. در باب فواید و اثرات مطالعه، بزرگان ایران و جهان مکرر سخن گفته‌اند، بنابراین ضروری است که ما نیز با وجود پیشینه درخشان فرهنگی و تمدنی خودمان، در باب مطالعه و توسعه فرهنگ کتابخوانی قدم‌های محکم‌تری برداریم و به وضعیت مطلوبی دست یابیم و همین‌طور از حرکت‌ها و قدم‌های فرهنگی، چه کوچک و چه بزرگ، پشتیبانی کنیم. قرار است به‌زودی و در تاریخ ۲۵شهریور۱۳۹۳ در شهرکتاب ابن‌سینای تهران، کتاب «در قلمرو فرهنگ و سیاست» اثر محمد صادقی رونمایی شود. در فصل سوم از این کتاب، مجموعه گفت‌وگوهای نویسنده کتاب با اینجانب هم منتشر شده است. گفت‌وگوهایی که در آن شرحی از زندگی من، ایام تحصیلم در اروپا و آمریکا، کارهای هنری و آثارم نیز ارایه شده و می‌تواند برای مردم و به‌ویژه جوانان و آنهایی که به هنر موسیقی علاقه بیشتری دارند جالب باشد. من هربار به ایران می‌آیم و با جوانانی که در زمینه موسیقی کار می‌کنند آشنا می‌شوم، بیشتر به آینده امیدوار شده و فکر می‌کنم اگر برای این افراد مستعد، امکانات مطلوب فراهم شود، به‌راحتی می‌توانند در مسیر فراگیری فنون موسیقی (در همه شاخه‌ها) به موفقیت دست یابند. اینجانب متاسفانه به‌دلیل گرفتاری‌ها و اشتغالاتی که دارم، در تاریخ مذکور نمی‌توانم در جمع هموطنان عزیز و در کنار استادانی که در جلسه شرکت دارند، حضور یابم اما خوشحال خواهم شد که مردم کتاب را بخوانند و نظراتشان را درباره این گفت‌وگوها با من در میان بگذارند.

و کلام آخر من با دوستان و علاقه‌مندانی که در مراسم حاضر خواهند بود چیزی جز سلامی گرم - با الهام از حضرت حافظ-نیست:

سلامی چو بوی خوش آشنایی
بدان مردم دیده روشنایی